

... تا بارسلونا

روایتی از سفر به ۶ کشور اروپای غربی

آتن؛ شهر کافه‌ها

قسمت دوم - یونان؛ آتن
◀ سفرنامه و عکس‌ها: مجید عرفانیان

همیشه فکر می‌کنم که اگر داستان چراغ جادو واقعیت داشت، حتما یکی از آرزوهای اصلی من این بود که زندگی در دوران هخامنشیان را تجربه کنم و با ظاهری مشابه مردان پارسی آن دوران، در راهروهای باشکوه کاخ‌های پاسارگاد و تخت جمشید، با بزرگان آن دوران هم راه و هم کلام باشم. دیدن آتن و سایت‌های تاریخی آن نظیر آکروپولیس و آگورا و زئوس، این تداعی را برای من داشت که در آرزوهای چراغ جادو، حتما لازم بود که زندگی در دوران خدایان یونانی را هم تجربه کنم که مطمئنا این تجربه هم چیزی کمتر از تجربه زندگی در دربار هخامنشیان نبود!

آتن آنقدر جذابیت دارد که همواره مشتاق دوباره دیدن آن هستم و کشف دوباره آن، به طور حتم در برنامه سفرهای آتی من خواهد بود. به قول کلام معروف این روزها، انرژی آتن بسیار مثبت است و بعید می‌دانم هیچ گردشگری از انتخاب آتن به عنوان مقصد سفر خود پشیمان شود.

از این شماره تجربیات خود را در سفر به شهرهای یونان روایت خواهیم کرد. این بار نوبت آتن است.

کبوترها تقریباً همه جای آتن هستند.
درست مثل سگها و گربهها. مشخصات
کبوترهای آتن اینه که رنگشون غالباً
خاکستریه و وقتی بهشون نزدیک میشی،
ازت دور نمیشن و نمی پرن. سگها شدیداً
ولو هستن و اصلاً حوصله ندارن و این ور و
اون ور افتادن. گربهها هم که بدتر از سگ
ها همشون چاق و همیشه خواب!

تمام اطلاعاتی که از قبل برای رفتن به آتن جمع کرده
بودم، حاوی این نکته بود که میدان سینتاگما به جورایی
قلب آتن هست، برای همین من باید راهی پیدا می کردم که
بعد از چند ساعت پرواز، هر چه سریعتر و راحت تر به این
میدون می رسیدم. بعد از چند دقیقه جستجو در فرودگاه
آتن، فهمیدم که میشه با خط ۳ مترو از فرودگاه به میدان
سینتاگما رسید. ۶ یورو بهای بلیط بود و ۱۳ ایستگاه فاصله
تا این میدان معروف در قلب آتن. از مترو که بیرون اومدم،
پشت سرم ساختمان معروف پارلمان یونان قرار داشت که
قطعا با ۲ تا کوله سنگین، فرصت خوبی برای بازدید نبود.
مستقیم رفتم داخل خیابان روبرو که تابلو راهنما نشون
می داد میره به سمت خیابان ارمسو. خیابان ارمو هم مثل
میدان سینتاگما نقش محوری و مهمی رو در آتن برای
گردشگران ایفا می کنه. من در نهایت باید به اقامتگاه در
حوالی محله پلاکا (مهمترین محله آتن) پیدا می کردم که
این ماجرا حدوداً ۲ ساعت طول کشید. هزینه اقامت برای
هر شب ۵۵ یورو بود که فکر کنم این قیمت گرون برای
یک اتاق فکسنی در یک هاستل، اوج High Season
بودن رو نشون میداد!

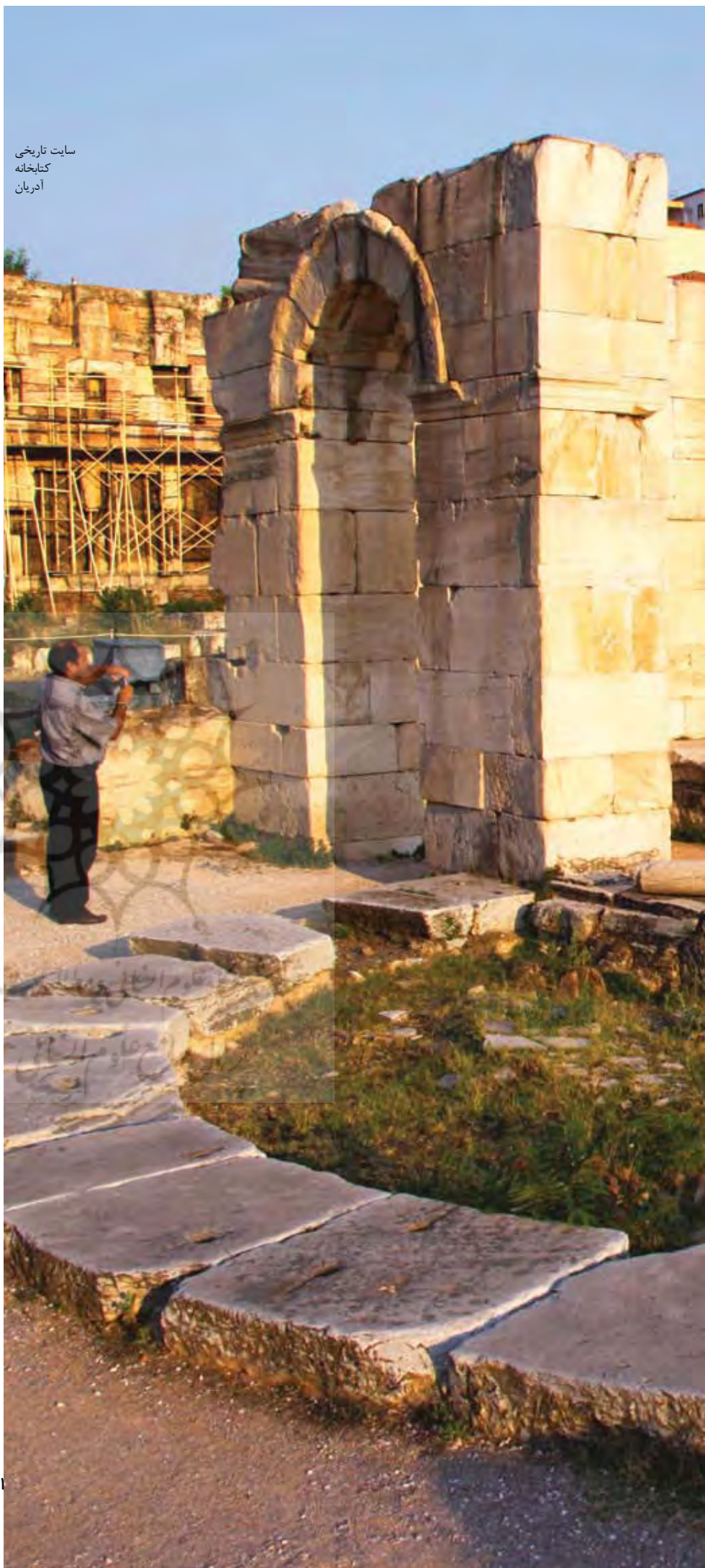
به هر صورت بارهای اضافه رو گذاشتم توی اتاق و
راهی تورهای پیاده روی از پیش تعیین شده خودم شدم.
محله پلاکا درست در شمال آکروپولیس واقع شده و فاصله
بسیار نزدیکی تا این سایت جهانی داره. مطمئناً انتخاب
اول من برای بازدید، دیدن آکروپولیس بود و لذا با یک
نقشه حرکت رو شروع کردم.

آکروپولیس

آکروپولیس یکی از مهمترین سایت های تاریخی دنیا
است که بر روی یک بلندی (تپه) واقع شده و شامل چند
تا بنای مهمه. بالا رفتن از شیبها و پلههاش حسابی انرژی
میخواد، اما هرچی که انرژی از دست میدی، وقتی به بالا
میرسی دوباره به دست میاری!

اعتقاد آتنی ها اینه که آکروپولیس یک محدوده ماورایی و
عجیبیه و چند تا داستان در موردش میگن. اونها معتقدند که
این محدوده انرژی زیادی داره و اگر وقتی خسته هستی به
اونجا بری، قطعاً حالت خوب میشه. به نظرم این قانون واقعیت
داره، چون برای من همچین اتفاق افتاد. اونا برای عجیب
بودن اینجا دلیل دیدگای هم دارن و اون اینه که علیرغم
وجود آنتن های متعدد موبایل، بعضی از جاها آنتن موبایل در
این سایت از دست میره که این رو هم یکی از دلایل خاص
بودن اینجا میدونن و میگن که این اتفاق بر اثر قدرت های
غیر طبیعی اینجا رخ میده. به هرصورت، برای رسیدن به
بالای تپه، اول باید به سری مسیرهای شیب دار رو طی کرد
و بعد باید به سری پله های نسبتاً بلند رو بالا رفت. انتهای
پله ها، دروازه ورودی آکروپولیس واقع شده که از همینجا
دیگه میتونی انرژی های از دست رفته رو پس بگیری.

یکی از مهمترین بناهای یونان درست همینجا قرار
داره: معبد معروف پارتنون. اما اینکه پارتنون چی هست،
خودش داستان بسیار جالبی داره. این معبد مربوط به
یکی از خدایان ۱۲ گانه یونان باستان و دقیقاً مربوط به
خدای دانش یعنی "آتنا" است. هر کدوم از خدایان یونان
معبدی داشتند که معبد پارتنون اینجا قرار داره. در زمان
باستان، دور آتن یک دیوار قرار داشته که ورودی شهر از
یک مکانی به نام کرامیکوس یا سرامیکوس بوده که الان
هم یک سایت تاریخی در اون محل هست.





بقایای به جای مانده از تئاتر آکروپولیس

حدوداً جنوب غربی اون قرار داره. از سایت که بیرون اومدم مسیر پیاده روی رو به سمت غرب ادامه دادم و تقریباً نزدیک به یک دور کامل، دورش چرخیدم. انتهای این مسیر به بخش غربی خیابان ارمو ختم میشه. اما یک کم مونده به انتهای مسیر، یکی دیگه از جاذبه های آن یعنی آگورا قرار داره.

آگورا

آگورا هم مثل آکروپولیس به سایت تاریخیه که البته روی بلندی قرار نداره. این سایت هم از بخش های مختلفی تشکیل شده که به جز از یک معبد، مابقی بناهاش فقط ویرانه هاش باقی مونده. اما خود معبد آگورا که مربوط به خدای آتش بوده، نسبتاً سالم تره. کلمه آگورا در زبان یونان باستان به معنی مکانی برای صحبت بوده و انگار افرادی مثل سقراط یا افلاطون در اونجا صحبت میکردن. اما الان آگورا به مکانهای خرید یونان یا به عبارت دیگه بازارها گفته میشه و علتش هم اینه که این مکانها، برای صحبت با همدیگه مناسبه.

کافه ها

کافه ها و کافه تریاها و رستوران ها در اروپا، با کافی شاپ ها و رستوران های ما در ایران خیلی متفاوت و کاملاً به حس دیگه ای رو داره. البته باید بگم که من قبل از آغاز سفر، فکر می کردم که برای دیدن کافه های معروف اروپا، باید تا رسیدن به پاریس صبر کرد. اما اعتراف می کنم همونطور که یکی از حرفه ای های سفر گفت، کافه های آن بی نظیره...

همه جای شهر پر از کافه است. پر و لبریز از کافه! اما چند جا میشه تمرکز بیشتری از کافه ها رو دید. محله پلاکا، محله اومانیا، غرب مسیر پیاده روی دور آکروپولیس، میدان موناستیراکی، میدان پسیرمی و به طور کلی حد فاصل شمال آکروپولیس تا میدان اومانیا. از شرق هم از میدان سینتاگما و از غرب هم تا انتهای غربی خیابان ارمو. همه جای این محدوده و این محله پر از کافه است. اما در میان همه این جاهایی که پر از کافه است، دو جا از این خیابونا متفاوت از بقیه اونا است. یکی خیابان جنوبی محله آنافیوتیکا و انتهای غربی مسیر پیاده روی دور آکروپولیس که به علت منظره آکروپولیس خیلی مشتاق داره. یعنی کسانی که در کافه های این راسته میشینن، می تونن از دیدن منظره زیبای آکروپولیس لذت ببرن. یکی دیگه اش هم خیابان میانولی در محله موناستیراکی است که دلیل معروف بودنش، اجرای زنده نوازنده های مختلف در کافه ها بخصوص در عصرها و شبها است که حس خیلی خوبی رو منتقل میکنه.

دلیل نام گذاری سرامیکوس رو حتما در بخش خودش توضیح میدم. اما اونچه که میخواستم بگم این بود که رهبر مذهبی آتن (مثلاً یکی مثل پاپ الان) در یکی از روزهای ماه آگوست در هر سال که به نام روز آتن نام گذاری شده بوده و بهش روز پاناتینا گفته میشده، از سرامیکوس با کشتی میومده به آکروپولیس برای تشکر از خدای دانش یعنی آتنا.

حالا وجه تسمیه هر کدوم از اینها هم خیلی جالبه. اسم شهر آتن که واضحه از اسم همین خدا یعنی آتینا (یا آتنا) گرفته شده. اسم روز پاناتینا هم از ترکیب دو کلمه "پان" و "آتینا" تشکیل شده که کلمه پان به معنای همه و کلمه آتن هم که همون نام شهر بوده و در کل معنای کلمه میشده همه آتن. این کلمه پاناتینا یا ترکیبش چند جای دیگه هم در آتن به چشم میخوره. یکی اسم خود معبد که توضیحش رو میدم. یکی در استادیوم برگزاری اولین المپیک (بیشتر از ۱۰۰ سال پیش) که اسمش استادیوم پاناتیکو است دیده میشه. الان هم که اسم تیم ورزشی معروف یونان رو همه میدونن: پاناتینا یکوس.

اما خود کلمه پانتئون ریشه اش از کلمه پانتئوس گرفته شده که در یونان باستان به دختر باکره گفته میشده و دلیلش هم این بوده که خدای دانش باکره بوده و این اسم به معبدش هم منتسب هست.

از اینها که بگذریم، خود معبد خیلی دیدنیه. کنارش هم یک معبد کوچکتر هست که فکر کنم مربوط به یکی دیگه از خدایان بوده و از اون صرفاً چند تا ستون به شکل انسان و چند بخش از دیوارها و یک ورودی باقی مونده.

کمی پایین تر از سایت اصلی، ۲ تا تئاتر روباز که مربوط به همون زمان یا البته کمی بعد از اونه قرار داره. از یکی اش تقریباً چیزی باقی نمونده، اما یکی دیگه اش رو همه در کنسرت یانی به یاد میارن که هنوز هم برای بعضی برنامه ها استفاده میشه.

در بالای سایت، به علت بلند بودنش از لحاظ ارتفاع، مناظر خیلی خوبی از آتن رو میشه تجربه کرد. به بخشی هست که میشه منظره شمال و شرق آتن رو دید که همیشه پر از بازدید کننده است. بخش جنوبیش هم دید زیبایی داره.

همونطور که گفتم، شمال آکروپولیس منطقه پلاکا و همین طور محله آنافیوتیکا قرار داره که این دو تا تقریباً به هم چسبیدن. دور آکروپولیس در بخش های جنوب شرقی، جنوب و غرب توسط یک مسیر پیاده روی سنگ فرش احاطه شده و پیاده روی داخلش واقعا لذت بخش بود. من از شرق این مسیر پیاده روی کرده بودم تا درب ورودی سایت که



بخشی از سایت تاریخی کرامیکوس ▼



▲ برج ورودی مجموعه آگروپولیس

به ساندویچ‌هایی توی آتن هست به نام "پیتا" که مواد اولیه‌اش درست مثل کباب ترکی دور یک میله چرخان پخته میشه. اما ساندویچپش متفاوته. چون هم نون خاصی رو استفاده میکنن که هم نرم و هم خوشمزه است؛ هم شکل بستنی قیفی در سنتش میکنن، بالاش پهنه و پایینش کوچیک. البته کلا سائزش خیلی کوچیکه. قیمتش برای خریدن و بردن ۲ یورو بود و برای در رستوران نشستن و خوردن، ۲ یورو و ۵ سنت که البته این قیمت در رستوران‌های مختلف، متفاوت بود.



▲ معبد تاریخی آگورا

ظاهر استادیوم تداعی کننده تعداد محدود رشته های ورزشی مسابقات است و نشون میده که چند رشته بسیار محدود برای مسابقات وجود داشته که پایه همشون دو میدانی بوده. اما اصلی ترین نکته اینه که به سری هدفون اونجا هست که دم درب ورودی، بسته به زبان انتخابی خودت (شامل انگلیسی، اسپانیایی، آلمانی، ایتالیایی، عربی و یکی دو زبون دیگه) بهت میدن. اونها رو که روی گوش ات میذارن، حس ات چند برابر میشه، چرا؟ چون برای عبور از هر بخش استادیوم، فایلی وجود داره برای گوش کردن که واقعا فضای بسیار خاصی رو برای گردشگر ایجاد میکنه. مثلا همون اول که صدای تماشاگرا رو در استادیوم میشنوی، خودت رو در سالها قبل و در داخل استادیوم پر از تماشاگر حس میکنی. روی دستگاه پخش این صدا چند تا عدد هست. در بخش‌های مختلف استادیوم هم تابلوهایی که بر روی اونها این اعداد نوشته شده، قابل رویتنه. وقتی نوی هر بخش استادیوم قدم میزنی؛ باید عدد مربوط به اون بخش رو روی دستگاه فشار بدی تا توضیحات مرتبط با اون بخش رو بشنوی.

من موندم که واقعا چرا نباید این کار برای تخت جمشید انجام بشه؟ تصور کنید علاوه بر برنامه نور و صدا که فقط در ساعت‌هایی خاص در روزهای خاصی از هفته و در ماه‌های خاصی از سال انجام میشه، این برنامه هم بصورت دائمی انجام بشه و بازدید کننده بتونه صدای شبیه سازی شده قدم زدن داریوش در کاخ تچر یا صدای ورود کاروانها و نمایندگان شاهان سرزمین‌های مختلف رو که دارن هدایاشون رو به تخت جمشید میارن، بشنوه...

من توی بدترین ساعت از روز استادیوم رو دیدم و از شدت گرما و عرق کردن، خیس خیس بودم! اونجا خیلی از بازدید کننده‌ها میرفتن و یک دور کامل به دور زمین استادیوم - مثل دوندتهای مسابقات المپیک - می‌دویدن که خیلی حس نوستالژیکی داشت. بازار عکس هم که در حالت دوندته و پرش و... داغ داغ بود.

پارک ملی (باغ ملی)

درست غرب استادیوم، نشنال پارک آتن قرار داره که قدم زدن در اون خالی از لطف نیست. از نظر مکانی، این پارک جایی واقع شده که پایین میدان سینتاگما است. شرقش استادیومه و غربش هم همون محله پلاکا. جنوبش هم پارک زاپیون و جنوب ترش هم سایت معبد زئوس هست.

توی مسیر عبور از پارک (از شرق به غرب)، ساختمان زاپیون رو هم دیدم که مربوط به سده‌های اخیر بود.

کتابخانه آدریان

به هر حال بعد از آگورا، محله آنافیوتیکا رو رد کردم و به میدان موناستیراکی رسیدم. یک میدان مردمی و منحصر بفرد که همیشه‌ی خدا پر از آدمه. خیلی حس قشنگی داره این میدون. جنوب میدان، ۲ تا سایت تاریخی است. یکی کتابخانه آدریان و یکی رومن آگورا. ساعت ۷:۳۰ رسیدم به کتابخانه که حدودا ۱۵ دقیقه تا تعطیل شدنش مونده بود. جز یک دیوار پر از ستون و چند ستون مجزا در یک بخش سایت و یک طاق و چند ستون دیگه در یک بخش دیگه سایت، چیز دیگه ای از این سایت تاریخی باقی نمونه. بخشی از دیوار شمالی سایت هم با داربست محافظت میشه.

معبد زئوس

یکی از مهمترین جاهایی که در آتن رفتیم، معبد زئوس بود. زئوس که تقریبا برای همه شناخته شده است، خدای خدایان یونانی‌ها است. اگه به خاطر داشته باشین، هر کدوم از خدایان، خدای یه چیزی بودن و زئوس خدای همه خدایان بوده. راستی یه چیزیه که جالبه، تکرار یه سری چیزا بین فرهنگ‌ها و البته ادیان. مثلا اینکه پانتئون معادل قلعه دختر خودمونه، چرا که هر دو بر اساس اسطوره دختر پاکره شناخته میشن. اما من الان می‌خوام از مشابهت عددی (نه مقایسه) و یا به عبارت دیگه از تقدس عددی مثل عدد ۱۲ در ادیان مختلف بگم. واضحه که عدد ۱۲ در اسلام (شیعه) بواسطه وجود ۱۲ امام رحمت، عدد مقدسیه. حالا جالبه که تعداد خدایان یونانی هم ۱۲ خدا بوده و باید بگم که همون لحظه اول شنیدن تعدادشون، توی ذهنم این مسئله به عنوان یک نکته خاص، تداعی شد. اسطوره‌های مثل قلعه دختر و پانتئون و یا تقدس اعداد رو همیشه در بسیاری از جاها پیدا کرد که خارج از حوصله این نوشتاره.

از معبد زئوس، چند ستون شرقیش باقی مونده. لازم به ذکره که تقریبا با کمی ملاحظه میشه گفت که همه معابد آتن در جهت شرقی غربی ساخته شده اند و از زئوس فقط یکی دو ستون از سمت غربی بنا باقی مونده و چندین ستون ایستاده از قسمت شرقی. از لحاظ ظاهری میشه گفت که معابد باستانی یونان در کل از یک قالب کلی تبعیت می کنن و تقریبا همه به پانتئون شبیه هستن. تفاوتشون در تعداد ستونها، تزئینات، سایز و ارتفاع این جور چیزاست.

استادیوم المپیک

خیلی حس خوبی ایجاد میشه وقتی توی استادیومی قدم میزنی که زادگاه المپیک بوده. (البته نه زادگاه ۲۰۰۰ سال پیشش، بلکه زادگاه صد و خوردهای سال پیش منظورمه).

یکی از دوستان تاکید کرده
بود که حتما بستنی یونانی‌ها
رو تجربه کنم. چند جایی
دنبالش گشتم تا پیدایش
کردم؛ اسمش اک مک بود و
یک ظرف کوچیکش ۱ یورو و
۸۰ سنت قیمت داشت. بعدا
فهمیدم که یه نوع شیرینی
هم به همین اسم دارن که
توی ظرف‌های یک بار مصرف
درست میکنن و توی شیرینی
فروشی‌ها می‌فروشن. اگه
پلمبیر رو به خاطر بیارین،
میشه گفت که شیرینی اک
مک تقریبا بی شباهت بهش
نیست.



▼ ساختمان پارلمان یونان

▼ یکی از معابد سایت آکروپولیس

▼ یکی از معابد سایت آکروپولیس



یه نفر که توی یه قصابی بود؛ آقای اختیار عبدی که ۲۰ سال بود ایران نیومده بود و عکس اسکنا ۵۰۰ تومانی خودمون رو چسبونده بود روی صندوقشون. همکارش هم که یک زن یونانی بود، تا فهمید که من ایرانی‌ام، شروع کرد به صدا زدن و تلفظ این جمله به فارسی: بیا همشهری، بیا همشهری! فکر کنم این تنها چیزی بود که از فارسی بلد بود.

سایت کرامیکوس

به هر حال بعد از اکتشافات محله اومانیا، رفته که برم سایت کرامیکوس رو ببینم. داشتم از کوچه‌های محله موناستیراکی رد میشدم که یهو این تابلو نظرم رو جلب کرد: Athena By Bic و این دقیقا همون چیزی بود که میخواستم. درسته که دیر پیداش کردم، اما هنوز وقت بود. سریع به دوچرخه گرفتم برای ۳ ساعت و دوچرخه سواری رو شروع کردم. اول رفته سراغ کرامیکوس. این سایت خیلی بزرگه و من اول تلاش کردم یه دور، دورش بچرخم تا درکش کنم. همین یه دور چرخیدن اونم با دوچرخه ۱۰ دقیقه طول کشید. به هر حال وارد سایت شدم و یک فضای کاملا متفاوت رو تجربه کردم. ابتدای سایت به موزه است، رفته یه نگاهی به اشیای بنیادیم. من زیاد اهل موزه نیستم و معتقدم که همه چیز رو باید سر جای خودش تجربه کرد؛ البته به جز موارد خاص که توضیح مفصلا بگذاریم.

توی موزه چیزای خیلی جالبی کشف کردم. یکیش نماد یک سنگ قبر بود که در حاشیه کنارش ۲ تا گل کار شده بود که یکیش برای ما خیلی آشنا بود: گل لوتوس! البته

پارلمان

۲ تا سرباز و چند تا حرکت خاص، شده جاذبه گردشگری! داستان اینه که جلوی پارلمان دو تا سرباز با لباس‌های خاص ایستادن که جز پلک زدن، هیچ کار دیگه‌ای نمیکنن. تکون نمیخورن اصلا. مردم هم میان و کنار این مجسمه‌های زنده که اتفاقا تفنگ به دست هم هستن، عکس میگیرن. وقتی این سربازها خسته میشن، با یک حرکات خاص، خستگی پاهاشون رو در میکنن. من زمان عوض شدن شیفشون رو هم تجربه کردم که خیلی جالب بود. بالغ بر ۱۰۰ نفر توریست اونجا جمع شده بودن که این تعویض شیفش رو ببینن. جالبه که اگر بری و به این سربازها یا تفنگشون دست بزنی، سربازها یک عکس العمل خاص انجام میدن و اون اینه که تفنگشون رو میکوبن به زمین. البته باید دقت کرد که در اذیت کردنشون زیاده روی نشه که عواقب داره...

محله اومانیا

از ساعت ۳ تا ساعت ۵، دقیقا دو ساعت توی تمام کوچه‌ها و خیابونای این محله چرخیدم و بخش‌های دیگه‌ای از فرهنگ مردم رو دیدم. مغازه‌های مختلف، بازارهای تخصصی، سینماها، هتل‌ها، بانک‌ها، تابلوها، باز هم کافه‌ها و... برام جالب بود که اونجا هم چیزی شبیه به مغازه عطاری وجود داشت. بازار گوشت فروش

ها به اتفاق جالب داشت. وقتی یک یونانی فهمید که من ایرانی هستم، منو برد پیش



▼ کافه های بی پایان و غیر قابل شمارش آتن

▲ یکی از راسته های معروف کاه های آتن

▼ سربازان معروف نگاهبان ساختمان پارلمان



موزه هست به نام کوروس! داشتم شاخ در میاوردم! توضیح دادم که شماها کوروش رو به نام Cyrus (سایروس) میشناسین. اما اون تاکید کرد که یه مجسمه به نام Kouros در موزه هست! سریعا به موزه برگشتم و دنبال اسمش گشتم. درست بود! کوروس بود. دوباره دنبال جورج گشتم و موضوع رو گفتم. توضیح داد که اونها کوروش یا سایروس ما رو کوروس تلفظ میکنن و کوروس خودشون به معنای پسر جوان یا همون تینیجر خودمونه! این اسم یه معادل زنانه هم داره که اون Kore (کوره) است و به دختر جوان اطلاق میشده.

دوست آتنی

جورج که یکی از کارمندان سایت-موزه کرامیکوس بود، طبق وعده قبلی و راس ساعت در محل میدان موناستیراکی حاضر بود. خیلی زود جورج رو در کنار میدان پیدا کردم که منتظر رسیدن من بود. اول به دستگاه خودپرداز مراجعه کرد و از ATM پول برداشت و من رو به یک قهوه در کافه ای زیبا با نمای آکروپولیس و آگورا دعوت کرد. نشون به این نشون که این قهوه خوردن، به شام خوردن و فوتبال دیدن منجر شد و از ساعت ۸:۱۵ تا ۱ شب نشستمون و گپ و گفتمون طول کشید و کلی از فرهنگ هم برای هم تعریف کردیم. جمعه شبها در اروپا درست مثل چهارشنبه شبهای خودمونه که فراداش خیلیها تعطیل اند و تا دیر وقت بیرون میمونن. چند تا چیز بگم که حساسی شما رو متعجب کنه! یونانیها هم این چیزها رو دارن: کوفته - دلمه - باقلوا و کلی خوراکی های دیگه که درست به همین نامی که ما میشناسیم، میشناسن!

با ۱۸ پر، ۹ تا نیمه بالا و ۹ تا نیمه پایین. سال این سنگ طبق نوشته های کنارش مربوط به ۵۵۰ تا ۶۰۰ سال پیش از میلاد بود. یعنی حدود ۲۶۰۰ سال پیش و هم زمان با هخامنشیان. مسئول موزه رو صدا زدم و ازش در مورد اسم این گل پرسیدم که اظهار بی اطلاعی کرد. رفت یه نفر دیگه رو صدا زد. یه مرد بود، اومد دید و گفت اسمش 'لوتو' است! ازش در مورد این پرسیدم که خونه افلاطون کجای سایت کرامیکوس بوده؟ ناچار شد برای توضیح دادن همراهم بیاد توی سایت. تاکید کرد که اینجا و در داخل این محدوده نبوده. توضیح داد که کرامیکوس درب ورودی آتن بوده و چون توی این مکان پر از فروشگاههای سرامیک بوده، به سرامیکوس یا کرامیکوس معروف شده. یه مسیر یا راه رو نشون داد که از آتن به یه جایی به نام سیمتری میرسیده که قبرستان بوده و اتفاقا این قبرستان، الان در همین سایت کرامیکوس واقع شده و میشه بقایای قبرها رو دید. به هر حال در این تردیدی نبود که افلاطون در این راه قدم زده و راه رفته. واجب بود که اونجا راه برم.

صحبت در مورد تاریخ یونان و ایران بین من و اون فرد مسئول در موزه که اسمش جورج بود، طولانی شد. اونقدر که برای هر دو تا مون انگیزه شد بیشتر با هم صحبت کنیم. پیشنهاد داد که ساعت ۸ با هم بریم یه قهوه بخوریم. منم با کمال میل پذیرفتم. بعد از جورج جدا شدم و رفتم در بخش های دیگه سایت قدم زدم. این دفعه با یه مسئول دیگه سایت سر صحبت باز شد که یه دختر جوان بود. وقتی بچتمون به همزمانی ساخت این شهر و پرسپولیس رسید و براش از کوروش گفتم، گفت که مجسمه ای در همین